

علل سقوط رژیم پهلوی

تمرکز هرم قدرت سیاسی در شخص شاه

دوران سلطنت محمد رضا شاه را می توان به دو دوره عمده تقسیم کرد

دوران اول از ابتدای کسب قدرت در سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۴ است. این دوران که متشجرتین دوره های حیات سیاسی ایران محسوب می شود، شاه فاقد قدرت و اختیاری است که در

دوره دوم حیات سیاسی خود کسب می کند. این دوران شامل دو سال و نیم نخست وزیری مصدق نیز می باشد. مصدق با سلب قسمت اعظم اختیارات شاه، ضعیف ترین دوران سلطنت را فراهم آورد. دوران دوم که از سال ۱۳۳۴ آغاز می شود و به مدت ۲۳ سال تا زمان سقوط شاه ادامه دارد، دوران حکومت مطلقه شاه در ایران است. در این دوران به موازات وابستگی شاه به آمریکا به میزان بیگانگی اش از مردم افزوده می شود. طی این دوران در واقع آمریکا قدرتمندترین حامی شاه در برخورد با مسائل گوناگون می شود. به عبارتی، تکیه به ایالات متحده هم پشتیبانی سیاسی برای شاه فراهم می کند و هم پشتیبانی روان شناختی. (۱)

شاه طی دوران حکومت ۳۷ ساله خود بطور دایم کنترل خود را بر جامعه و سیاست ایران افزایش داد. بر اساس گفته یک ناظر آمریکایی «تمام دوران حکومت، شاه را به استثنای

برخی دوره‌های موقت عقب نشینی، می‌توان به صورت ربع قرن حکومتی تصور کرد که در آن بوروکراسی نظامی و دولتی به طور دائم کنترل خود را بر فعالیتهای مردم سراسر ایران تنگتر و شدیدتر ساختهند و همزمان با آن نیز به صورتی خستگی ناپذیر قدرت خود را در راس این بوروکراسی تشدید کرده است. (۲)

طی این دوران شاه برای حفظ رژیم خود، متکی به ترکیبی از «سرکوب» و «جلب همکاری» بود. (۳)

از یک طرف همه گونه مخالفت را سرکوب می‌کرد و از طرف دیگر به عنوان یکی از تاکتیکهای مهم خود شاه به گونه ماهرانه‌ای مخالفان خود را انتخاب می‌کرد و آنها را به عنوان نخبگان سیاسی جذب می‌کرد، برخی از اعضای پیشین حزب کمونیست و سازمان دهندگان برنامه های ضد شاه در خارج از کشور به این عنوان، پستهای مهمی را در دستگاه دولته دست آوردند. (۴)

طی دوران سلطنت محمد رضا شاه، هر چند که نهادها و رویه‌های به ظاهر دمکراتیک هنوز در جامعه وجود داشت، - از جمله انتخابات قانونگذاری، کنترل قوه قانون گذاری بر مجریه و حتی احزاب سیاسی - ولی این نهادها در واقع به پوسته غیر کار آمدی تبدیل شده بودند. با گذشت زمان، سیاست گذاری دولت روز به روز متمرکزتر شد و هر چه بیشتر جنبه شخصی به خود گرفت. شاه در تمامی جنبه های عمده سیاست گذاری دولت

درگیر می شد و در مسائلی از این قبیل که ارگانهای دولتی کدام خط مشی را دنبال کنند، چه کسانی به مناصب مهم دیوانسالاری منصوب شوند، مجلس چه لایحه هایی را تصویب کند، تصمیم می گرفت. (۵) شاه بلند پایترین کادرهای دولتی را خود تعیین و یا از کار برکنار می کرد. به نحو قابل ملاحظه‌ای سیاستی که ناامنی شخصی را در بالاترین سطوح سیستم ترویج می داد، حفظ می کرد و به گونه مؤثری افراد را از کسب یک پایگاه و یک جای پای محکم در عرصه قدرت ایران به دور نگه می داشت. (۶)

ساختار رسمی دولت ایران شامل یک چوب بست لوزان از نهادهایی بود که در حول شخص شاه ساخته شده بود. (۷) به خاطر نقش برجسته شاه در تصمیم گیری، ارگانهای دولتی کمتر اقتدار مستقلی داشتند یا هیچ گاه نداشتند. پس از اوایل دهه ۱۳۴۰، نخست وزیران را انحصاراً شاه بر می گزید و مجلس به رغم حقوقش در قانون اساسی، فقط نقش نمایش در این فرآیند بازی می کرد. بنابراین، نخست وزیر و کابینهایش ابزاری برای اجرای تصمیمهای شاه شدند. (۸)

به این ترتیب، به مرور از اقتدار و اختیارات نهادهای سیاسی و اجتماعی که در جامعه جا افتاده بود، کاسته شد و بر اختیارات قوه مجریه و شخص شاه افزوده شد و حکومت فردی به تدریج همه جاگیر شد.

شاه می کوشید با پرداخت حقوق خوب به مقامهای دولت و تحمل فساد، وفاداری آنها را تقویت کند و از نیروهای امنیتی و نوعی کابینه سایه که از نزدیکترین مشاورانش تشکیل می شد، برای مراقبت از وفاداری و کارآیی مقامهای دولت استفاده می کرد. این اقدامها، به شاه کنترل شخصی گستردهای بر مقامهای دولتی می بخشید و به این ترتیب، توانایی عمل مستقل را در آنان بیشتر تضعیف می کرد. (۹) مراکز قانون گذاری در ایران نیز از اوایل دهه ۱۳۴۰ از اقتدار واقعی برخوردار نبودند و صرفاً به عامل تایید سیاستها و تصمیمهای شاه تبدیل شده بود.

همانطور که قبلاً متذکر شدیم یکی از ویژگیهای عمده سیستم سیاسی ایران در دوره حکومت محمد رضا آن بود، که علی رغم وجود یک سیستم حزبی دولتی از سال ۱۳۳۶ هر نوع فعالیت سیاسی مستقل ممنوع شده بود. (۱۰) در این سال شاه به توصیه آمریکا و بریتانیا به تقلید از سیستم پارلمانی وست میتستری تصمیم گرفت که حزب رسمی ملیون و مردم را تاسیس کند. این در حالی بود که نیروهای امنیتی، مخالفان را از ایجاد احزاب دیگر مانع می شدند و دو حزب یاد شده را به عنوان محملهایی جهت مشارکت مردم در سیاست تبدیل می کردند. ولی واقع امر آن که جاذبه عمده این احزاب سود بردن از فرصتها و امکانات و پیشرفت در عرصه های مختلف بود تا مشارکت در امر سیاسی. بعدها حزب ملیون به عنوان حزب طرفدار دولت، جای خود را به حزب ایران نوین داد. (۱۳۴۲) این حزب برنامه انقلاب سفید را جزو آرمانهای خود قرار داد و به سرعت تبدیل به

زائدهای از حکومت شد. این حزب نیز همانند سلف خود، فاقد هر گونه مشروعیت مردمی بود.

احزاب صرفاً ابزاری بود جهت جلب رضایت از رژیم و اعلام وفاداری نسبت به آن و حد اکثر نردبان ترقی برای اعضای آن. در واقع نه به عنوان مکانی جهت مشارکت سیاسی مردم و نه به عنوان نمودهایی از دموکراسی تشکیل شده بود.

بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ بخصوص حکومت ترور و شکنجه بیش از پیش حاکم شد. صدها نفر اعدام شدند و هزاران نفر زندانی. در این دوران، بویژه نهادهای مذهبی بیش از بقیه مورد تهاجم قرار می گرفت. (۱۱)

به این ترتیب، کنترل دولت بر تمام جنبههای زندگی مردم ایران گسترش یافت. به عنوان یک نتیجه گیری کلی، می توان اظهار داشت که نظام سیاسی ایران، به عنوان یک نظام سیاسی وابسته به یک فرد، از جمله ناپایدارترین نظامهای موجود سیاسی بود. (۱۲) از طرفی دیگر، در حالی که ایران دستخوش دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی شدید شده بود و گروههای تازه سر بلند کرده، خواستار تحریک و مشارکت در فعالیتهای بودند، این گروهها بدون جذب در نهادهای سیاسی و یا احزاب، آماده ورود به صحنه سیاسی جامعه بودند.

تمایل شاه به تمرکز امورات در شخص خودش و استفاده از تمامی مظاهر و فعل و انفعالات سیاسی در این راستا یک سیستم قائم به شخص را بوجود آورد که در زمانی که نظام سیاسی پهلوی به حضور و تصمیم گیری قاطع شاه نیازمند بود از آن محروم بود.

در واقع مهمترین شخصیتی که حمایت خود را از نظام سیاسی پهلوی برداشت، در نهایت خود شاه بود. حمایت شاه از نظام سیاسی پهلوی بعد از تمرکز افراطی، به سه طریق برداشته شد. اول او عملاً از پرداختن به مسائل روزمره گردش امور نظام دست کشید. دوم شروع به صحبت کردن از روزی کرد که می خواست رسماً به نفع پسرش از سلطنت کناره گیری کند. (۱۳) سوم سعی می کرد با شانه خالی کردن از مسئولیت نابسامانی های جامعه ایران و گذاشتن آن بر عهده نظام پهلوی، حکومت خود را حفظ کند.

شاه از اوایل سال ۱۳۵۵ از مشارکت مستقیم در امور روزمره و جزیی کشور بر خلاف گذشته دست می کشید. در سراسر سال ۵۷-۵۶ شاه در هیچ یک از اجلاسهای کابینه شرکت نمی کرد. او این نکته را روشن ساخت که فقط سه مساله را مستقیماً تحت نظر خواهد داشت: امور خارجی، نیروهای مسلح ایران و نفت. او به مسائل حکومتی دیگر حتی این که چه کسی وزیر شود، کاری نمی داشت. (۱۴)

فقدان رهبری در مسائل ریز و روزمره جامعه تا اندازه بسیاری در نابسامانی اوضاع و عدم تصمیمگیری به موقع در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشته است. در سال ۱۳۵۷

هیچ کس به فکر آینده نبود. در این مورد در کلیه سازمانهای دولتی مثالهای فراوانی می توان یافت. یکی از جالبترین و در عین حال ویرانگرترین موارد، از میان رفتن رهبری در ساواک به عنوان مهمترین تضمین کننده امنیت داخلی برای نظام مشهود بود. ساواک از عمق مخالفت نسبت به شاه، شدت بروز آن و توانایی مخالفان در دست زدن به اقدامات هماهنگ و سازمان یافته در شهرهای مختلف کشور بی اطلاع بود. شاهد مدعای مزبور این است که در جریان انقلاب رئیس پیشین ساواک با رئیس آن روز این سازمان دیدار می کند و از او می پرسد: تیمسار! در مملکت چه خبر است؟ رئیس ساواک پاسخ می دهد: تیمسار! من نمی دانم، مخاطب جواب می دهد: اما تیمسار! چطور چنین چیزی ممکن است؟ شما و سایر رؤسا در طول این سالها چه می کرده اید؟ رئیس ساواک پاسخ داد: تیمسار! مشغول زمین بازی بوده ایم. (۱۵)

افسار گسیختگی حاکم بر نظام امنیتی و اداری نظام سیاسی پهلوی در سالهای ۵۷-۵۶ در نتیجه مدیریت متمرکز قبلی و وارفتگی در این سالها بود که تغییر مدیریت شاه و بیماری او این روند را سرعت بخشید. از آنجایی که شاه مسئولیتزگتری را جهت تحصیل وجهه جهانی و کسب درآمدهای نفتی و عظمت بخشیدن به نظام، بویژه به خودش، بر عهده گرفته بود بنابر این از مسائل جزئی و مسائل ریز جامعه غافل شده بود. این فرآیند به شخص شاه بر می گشت که قبل از این، مدیری خود را نظارت جزئی و میدانی در مسائل اقتصادی و اجرایی جامعه بنا نهاده بود اما در دهه پنجاه به مسائل کلان سه گانه یاد شده

تمایل پیدا نموده و در نتیجه این کلی گویی در مسائل در صاحب منصبان نظام پهلوی نیز سرایت کرده بود و از مسائل ریز جامعه غافل شده بودند.

برای وقوع انقلاب ایران عوامل گوناگونی برشمرده‌اند؛ اقتصادی، سیاسی مذهبی و ... شاید یکی از عواملی که از آن کمتر نام برده‌اند و کم به آن پرداخته‌اند عامل خطای بشری می‌باشد. خطاها و اشتباهاتی که از انسانها سر می‌زند که گاه تاوان آن سنگین و جبران‌ناپذیر است. اعمالی که شخص انجام دهنده آن در آن لحظه نمی‌تواند بپذیرد که برآیند این عمل چه می‌تواند باشد. حال هر چه شخص انجام‌دهنده عمل مطلق‌العنان تر باشد نتیجه آن بزرگتر و مصیب‌بارتر است.

در سقوط حکومت پهلوی از این خطاها به سادگی نباید گذشت. حکومت فردی محمدرضا پهلوی که اجازه مشورت به دیگران نمی‌داد و یا اگر می‌داد جز مشورت بنابه میل ذات ملوکانه نبود. تکیه بر آدمهای بورکرات بله قربان‌گو و فاقد شخصیت ذاتی ثمری جز قدرت یافتن کاذب شاهانه نداشت. حضور افرادی چون هویدا، اردشیر زاهدی، شریف

امامی، جمشید آموزگار و... در رأس ارگانهای سیاسی و اقتصادی. نظامیانی چون؛ ازهاری، اویسی، نصیری، مقدم و... در رأس ارگانهای نظامی و امنیتی و نیز حلقه‌های فراوان درون درباری، چون حلقه افراد حاضر به دور فرح مانند لیلی امیرارجمند، لیلی دفتری و خانواده دیبا و دیگر حلقه‌ها همچون اسدالله علم، عبدالکریم ایادی، مجید اعلم، محمود حاجبی، هوشنگ دولو و صدها نفر دیگر که نقش مهمی در جهت‌دهی اوضاع

سیاسی و اقتصادی داشتند نشانه سقوط قریب الوقوع حکومت پهلوی بود. اینان افرادی بودند که در اشتباهات حکومتی شاه پس از دهه چهل نقش عمده‌ای داشتند اشتباهاتی که عبارتند از:

اعلام اصلاحات ارضی، خریدهای غیرلازم نظامی، ورود کالاهای غیرضروری و تجملی، اعلام حرکت به سوی تمدن بدون تشخیص ظرفیتهای و پتانسیل نیروی داخلی و تکیه عمده بر متخصصین و دولتهای خارجی، ولخرجیهای سفر شاهانه به خارج و برگزاری جشنهای بی ثمری چون تاجگذاری و جشنهای فرهنگی همچون جشن هنر شیراز و شاید بسیاری مسائل دیگر که بتوان به این لیست اضافه کرد.

مشاورینی که جز خوشایند شاه و منافع خودشان سخنی نمی گفتند، پشت صحنه این جریانهای حکومت به بادده بودند. و گاه خود در جاهایی که منافعشان اصطکاک پیدا می کرد آبروی یکدیگر را می ریختند. در خاطرات شخصی منتشرشده پس از انقلاب به فراوانی از جنگ و جدال اینان سخن به میان آمده است.

پی نوشتها:

- ۱- ماروین زونیس، شکستشاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، ص ۳۰۵.
- ۲- فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۱۱۳.
- ۳- مارک، ج گازپو روسکی، سیاست‌خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۳۴.
- ۴ - Tames and bill. Iran and the Grasic of 78. Foreign Affairs - Vol, 57, No. 2, winter 78 -79. P. 326
- ۵- مارک، ج گازپوروسکی، سیاست‌خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۲۶۸.
- ۶ - Bill, Ibid, P. 325
- ۷ - Bill, Ibid, P. 326
- ۸- گازپوروسکی، پیشین، ص ۲۶۹.
- ۹- پیشین، ص ۲۷۰ و ص ۲۶۹.
- ۱۰- هالیدی، پیشین، ص ۵۴.
- ۱۱ - Bill, Ibid, P. 328
- ۱۲- ساموئل هانتینگتون، ساهان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰، ص ۵۴.
- ۱۳- محمود طلوعی، داستان انقلاب، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰، ص ۲۳۰.
- ۱۴- ماروین زونیس، ص ۱۶۴.

۱۵- پیشین، ص ۱۶۶، به نقل از personal Interview April, 11, 1982